

به نام خدا

## سرمقاله

محمد علی طاهری

بنیانگذار مکتب عرفان کیهانی حلقه و بنیانگذار موسسه تحقیقاتی کازموبنتل

## وحدت وجود کلمه

DOI: [doi.org/10.61450/joci.FA.v2iTA1FA.161](https://doi.org/10.61450/joci.FA.v2iTA1FA.161)



آیا انسان تکلم، زبان، شعر و ادبیات، موسیقی و رقص و آواز و میل به نقاشی و مجسمه سازی، خطاطی و... را ابداع نموده و یا همه این قابلیت‌ها در حقیقت پدیده‌هایی فطری بوده‌اند که در وجود انسان برنامه‌ریزی شده بودند و او فقط توانسته این توانایی‌ها را در وجود خود کشف نموده و به کار بگیرد؟

از این دیدگاه، همه این قابلیت‌ها در وجود انسان نهاده شده و او فقط موفق به کشف آنها شده است. حتی انسان نت‌های موسیقی را کشف نموده و قبل از این کشف قواعد و اصول نت‌های موسیقی در او برنامه‌ریزی شده است.

به بیانی دیگر، انسان این توانایی‌ها را ابداع و ایجاد نکرده، بلکه به نوعی در درون و فطرت خود داشته و در او نهاده شده است. حتی در همه زبان‌های اصلی و بومی دنیا، انسان توانایی شعر و شاعری و بیان متکی به ادبیات زیبا را دارد. به طوری که به صورت ناخودآگاه همه انسان‌ها از آن لذت می‌برند. همگی این توانایی‌ها ناشی از یک برنامه از قبل تعیین شده مرتبط و منسجم می‌باشد. به عبارت دیگر همه این داشته‌ها بر محور تفکر انسان و به طرز عجیبی وابسته به یکدیگر هستند و هیچ یک از دیگری جدا نیست. آیا این یک اتفاق ساده است؟

به راستی چرا انسان از شعر و ادبیات زیبا لذت می‌برد؟ چه چیزی در درون انسان می‌جوشد که چنین ارمغانی را با خود به همراه آورده است. همچنین در این رابطه، موضوع موسیقی خیلی از این هم جالب‌تر بوده و داستانی عجیب‌تر دارد. انسان موسیقی را ابداع نکرده، بلکه توانسته آن را با هارمونی‌ها، ریتم‌ها و نت‌هایی که از قبل بر اساس فرکانس هر نت و ارتباط هریک از این نت‌ها با یکدیگر برنامه‌ریزی شده، از طریق قابلیت آشکارسازی این نت‌ها و ضرب‌ها و ریتم‌ها و... آن را مکشوف نموده و برای لذت بردن از آن هم برنامه‌ریزی شده است. به طوریکه اگر نت نابجایی نواخته شود بلافاصله ذهن او هشدار می‌دهد و احساس ناخوشایند به فرد دست می‌دهد.

همچنین انسان نیز قادر به درک فرکانس آنها بوده و برای چنین ادراکی برنامه لازم را در خود دارد. به طوریکه تقریباً همه انسان‌ها از موسیقی ذاتاً لذت می‌برند و تحت تاثیر آن قرار می‌گیرند. در این رابطه، بسیاری از آهنگسازان تحت تاثیر ندای درونی خود آهنگ‌هایی را ایجاد می‌کنند که متکی به همان فطرت درونی انسان است. تلفیق شعر و موسیقی هم برای خود نشان می‌دهد دو قابلیت شکوهمند انسان چگونه در کنار یکدیگر قابلیت جدیدی را آشکار می‌کند. انسان، لذت بردن از شعر و موسیقی و... را یاد نگرفته بلکه به صورت ذاتی آن را در خود داشته و آن را با خود به دنیا می‌آورد و در اینجا شکوفا می‌کند. او برای حظ و لذت بردن از این قابلیت‌ها برنامه‌ریزی شده است.

موضوع زبان، صفر و یکی نیست، بلکه با تکامل انسان هر بار او به بخشی از این قابلیت‌های درونی دسترسی پیدا نموده و توانسته گوشه‌هایی از این توانایی ذاتی و درونی خود را کشف نموده و به کار بگیرد. در این رابطه، در هر گوشه‌ای از جهان، انسان‌هایی با بخشی از توانایی‌های اندیشه و ارتباط آن با زبان پی برده و آن را به منصه ظهور رسانیده‌اند. به ویژه جاهایی که سخن و کلام، شعر و موسیقی و... در اختیار فرد نیست و اندیشه و تراوشات باطنی او از جایی دیگری می‌آید که به اصطلاح به آن «الهام» گفته می‌شود. جایی که خود صاحب اندیشه و... نیز از آن بی خبر است و دقیقاً نمی‌داند که چرا این چنین سخن یا شعر و... را ارائه نموده و منشاء اندیشه و کلام و... او از کجا آمده است؟

از دیرباز همه انسان‌ها در سرتاسر نقاط کره زمین، در زمان‌هایی که دسترسی ساکنین قاره‌ها به یکدیگر غیرممکن بوده و انسان زندگی بدوی داشته است، همگی تحت تاثیر یک ندای درونی و یک منطق ساختاری درونی و بدون آنکه با سایر انسان در قاره‌های دیگر هیچگونه ارتباطی داشته باشند، تکلم را آغاز نموده و به صورت فطری و ذاتی نکات گرامری را مانند زمان، ضمائر ملکی و... را در مکالمه خود رعایت نموده و منظور خود را چه در مورد موضوعات کمی و چه در خصوص موضوعات کیفی بیان کرده‌اند. قدر مسلم، انسان برای آغاز به تکلم و بیان منظور خود هرگز به تفکر ننشسته است که خواسته باشد کلمات و دستور زبان و لهجه و نحوه‌ی ادای واژه‌ها را ابداع کند. پس با این حساب، دستور زبان از کجا طراحی شده است؟ آیا ابتدا انسان صحبت کرده و بعد گرامر آن را کشف نموده و فهمیده که تکلم او بر اساس اصول دقیقی قرار دارند و یا ابتدا گرامر را ابداع نموده و سپس بر اساس آن شروع به صحبت نموده است؟

قطعا انسان در ابتدا هرگز به دستور زبان فکر نکرده و از همان شروع به تکلم به ناخودآگاه شروع به صحبت کرده تا بتواند منظور و اندیشه خود را بیان کند. اینکه او چگونه کلمات و جملات را برای بیان منظور و اندیشه خود به کار گرفته، باز هم موضوع قابل تاملی است که چگونگی آن را در چهارچوب «وحدت وجود کلمه» می دانیم. به هر حال، تکلم به انسان کمک کرد تا بتواند اندیشه خود را بیان کند و با شیوه‌ای کاملاً متفاوت از دیگر موجودات زنده با هموعان خود و با هستی در ارتباط قرار بگیرد و به تعبیر و تفسیر آن بپردازد. ذوق و شوق خود را نشان بدهد و از غم و شادی خود بگوید و تبدیل به موجودی بی همانند شود. اما انتظار می رود که در آینده انسان قابلیت‌های دیگری از این توانایی‌های خود را باز هم کشف نماید. همانطوریکه شعر نو را کشف کرد و به کار گرفت و از آن غرق لذت شد، سبک‌های موسیقی بسیاری را از فطرت خود بیرون کشید و...

اما آیا همه این قابلیت‌ها به صورت تصادفی در وجود انسان قرار داده شده و یا طرحی است بسیار هوشمندانه که از یک «وحدت وجود عام فطری» حکایت می کند؟

